بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 17 بهمن 1396.

بحث سر این بود که این دلیلی که بر تنجیز علم اجمالی نسبت به موافقت قطعیه ذکر شده بود مشکلش این بود که خب ما ممکن است با رفع ید از اطلاق احوالی دلیل ترخیصی نسبت به اطراف علم اجمالی حل تعارض کنیم که نتیجه اش تخییر می شود. خب اینجا پاسخ هایی داده شده بود یک پاسخ این بود که شرط حکم ظاهری احتمال موافقتش با واقع هست و در ما نحن فیه یک همچین احتمالی نمی رود. خب در جلسه قبل عرض کردیم اینجا احتمال موافقت با تکلیف واقعی هست. یعنی آن تکلیف واقعی ما نسبت به احوال مختلف انحلال پیدا می کند و هم از جهت اراده اش انحلال دارد هم از جهت آن مصلحتی که علت حکم است. آن مصلحت هم به نحو انحلالی است. و عرض کردم ما در واقع دو مرحله بحث داریم. در مورد عرض کنم خدمت شما اتیان به واجب واقعی در ظرف موافقت احتمالی کردن و در ظرف موافقت احتمالی نکردن در این دو حالت این دو حالت دو تا ملاک مختلف دارد درجه اهمیت این ملاک ها هم فرق دارد ممکن است درجه اهمیت واجب واقعی در ظرفی که شما موافقت احتمالیه کرده باشید درجه پایین تری باشد بنابراین شارع به خاطر همان ملزم نکند شما را به انجام واجب واقعی.

سؤال:

پاسخ: نتیجه اش این می شود اطلاق احوالی نداشته باشد دیگر. یعنی مشکلی اینجا وجود ندارد. یعنی مشکل عقلی در جعل حکم ظاهری وجود ندارد مشکل اثباتی هم که فرض این است که به هر حال مشکل اثباتی نیست. خب این مطلب هم عرض کنم گاهی اوقات مثلا ببینید شارع مقدس یک سری احکام ظاهریه ای که جعل کرده است اصلا نکته اش همین است مثلا قاعده فراق به خاطر این است که کسی که موافقت یک فرد ناقصی از شیء را می آورد شارع مقدس دیگر نمی خواهد این را تحمیل کند یک فرد کامل را. چون فرد کامل برای کسی که فرد ناقص را نیاورده است یک ملاک الزامی دارد. ولی برای کسی که فرد ناقص را آورده است به یکدیگر ملاک الزامی ندارد به خاطر همین شارع رفع ید می کند. اینجا هم شبیه همین می تواند باشد برای کسی که یک نوع موافقت احتمالی کرده باشد بر این دیگر آن موافقت واقع ملاک نداشته باشد حتی بر کسی که تصوّر می کرده است که یک شیئی واجب است حالا اینجا که احتمال واقع

نه به جهل مرکب خیال می کرده است که یک شیئی واجب است یک شیئی را آورده است و چیز دیگری که اصلا مأمور به نبوده است آن را آورده است شارع مقدس می گوید تو که شیء دیگر را که خیال می کردی آن واجب است آوردی دیگر نمی خواهم واجب را بیاوری. مانعی ندارد که این شارع مقدس رفع ید کند در ظرفی که چون شما شک داشتید و این شک سبب شد موافقت احتمالی کنید در ظرف شک که منجر به موافقت احتمالی شده است آن تکلیف واقعی ملاک نداشته باشد.

سؤال:

پاسخ: نه دلیل می خواهد. بحث این است که مشکل ثبوتی ندارد. حالا اثباتا اگر باید دلیل داشته باشیم این خلاف قاعده است. فرض این است که اینها به عنوان مشکل ثبوتی مانع به اخذ اطلاق می خواهند بگیرند. مشکل ثبوتی ندارد همه اینها. خب پس بنابراین این وجه ناتمام است. وجه دیگری که اینجا ذکر شده است این است که ببینید وجوب نماز جمعه با وجوب نماز ظهر را در نظر بگیرید. ما علم اجمالی داریم که نماز جمعه واجب است یا نماز ظهر واجب است. نسبت به هر یک از دو طرف یک اطلاق افرادی داریم یک اطلاق احوالی داریم. یعنی اصاله الاطلاق می گوید که در واقع آن کسی که شاک در وجوب نماز جمعه هست نماز جمعه به گردنش واجب است. اگر واقعا نماز جمعه واجب باشد. اطلاق دلیل نماز ظهر هم می گوید که نماز ظهر واجب است اگر واقعا نماز ظهر واجب باشد. یک اطلاق احوالی هم داریم. آن که می گوید نماز جمعه واجب است می گوید چه نماز ظهر را بیاورید چه نیاورید.

سؤال:

پاسخ: نه نه اطلاق دارد یعنی همان اجماع هم منشأ اطلاق می شود. فرضا واقعا هم همین است. یعنی

اجماع خود این اطلاق ایجاد می کند. بحث سر این است نمی خواهیم بگوییم هر دو اش واجب است. یکیش. می گوییم هر کدام باشد اطلاق دارد. اگر نماز جمعه واجب باشد چه نماز ظهر را بخوانید چه نخوانید نماز ظهر واجب است. اگر نماز ظهر واجب باشد چه نماز جمعه را بخوانید چه نخوانید نماز ظهر واجب است. این جور نیست که خواندن نماز جمعه مانع وجوب آن واجب واقعی شود. کاری به این ندارد. بنابراین ما

سؤال:

پاسخ: حالا همین داریم می خواهیم بگوییم دیگر. ما چهار تا اطلاق ذاتی داریم علم اجمالی داریم که یکی از اینها مطابق واقع نیست. همین این منشأ تعارض ما همین اجماعی است که می دانیم یک نماز بیشتر واجب نیست دیگر. ما می دانیم که اطلاق افرادی دلیل اول و اطلاق احوالی دلیل اول و اطلاق افرادی دلیل دوم و اطلاق احوالی دلیل دوم این مجموعه اش همه با هم دیگر صادق نیست. خب وقتی می دانیم همه اینها با هم دیگر واجب نیست شما چرا فقط از آن اطلاق احوالی ها رفع ید می کنید؟ شما ممکن است بگویید یکی از این اطلاق احوالی ها را کلا بگذارید کنار بگویید نماز جمعه اصلا واجب نیست. بنابراین شما می گویید شما در صورتی که نماز جمعه را خواندید نماز ظهر لازم نیست بخوانید و در صورتی که نماز ظهر خواندید نماز جمعه واجب نیست بخوانید. نه ما می گوییم اصلا ممکن است اصاله الاطلاق یعنی اصل ترخیصی اطلاق احوالی یک طرف را به طور کامل از بین ببرد. چرا شما به خاطر در واقع حالا این طوری تعبیر کنیم یک مقداری من تعبیر بد کردم ببینید ما در دلیل ترخیصی من یک مقدار بحث را اشتباه تقریب کردم. بحث این است که روی دلیل ترخیص داریم پیاده می کنیم. رفتم روی واجب واقعی آن اشتباه کردم. ببینید دلیل حکم ظاهری که می گوید نماز جمعه ای که شک دارید که واجب هست یا نیست این نماز جمعه واجب نیست. می گوید که شما در نماز جمعه مرخّص هستید. این یک. چه نماز ظهر را بخوانید چه نخوانید. هم در نماز جمعه دلیل ترخیصی را جاری می کنید اطلاقش هم اقتضا می کند که چه نماز ظهر را بخوانید چه نخوانید ترخیص وجود دارد. از آن طرف نماز ظهر هم مشکوک است. دلیل ترخیصی می گوید که نماز ظهر مرخصید در ترک آن. اطلاق احوالی اش هم می گوید که چه نماز جمعه را بخوانید چه نخوانید پس دلیل ترخیصیه ما که اصل عملیه هست به اطلاق افرادی هر دو طرف را شامل می شود. به اطلاق احوالی هر طرف را که شامل می شود در فرض اتیان به طرف مقابل و عدم اتیان به طرف مقابل ترخیص در این طرف را به دنبال می آورد. خب شما این چهار تا اطلاق افرادی و احوالی دو تا اطلاق احوالی دو تا اطلاق افرادی اینها می دانیم یکی از اینها مخالف واقع است. هر چهار تا آنها نمی توانند با هم صادق باشند.

سؤآل:

پاسخ: حالا حد اقل یکی بعدا می گوییم یعنی چه

به هر حال می دانیم این چهار تا مطابق واقع نیستند. خب برای این که این مشکل را حل کنید شما ممکن است نسبت به یک طرف اطلاق احوالی و اطلاق افرادی یک طرف را کامل کنار بگذارید چرا شما حالا که تعارض ایجاد شده است اطلاق احوالی ها را کنار می زنید؟ اطلاق احوالی ها فقط طرف تعارض نیستند. .اطلاق افرادی ها هم طرف تعارض هستند. این محصل اشکال. آقای صدر جواب می دهد که این که ما بیاییم از اطلاق افرادی رفع ید کنیم وجهی ندارد. چون ملاک این لزوم رفع ید از یک طرف به خاطر این که مخالفت قطعیه نشود این است که ما می خواهیم چون طرف تعارض هستند و اطلاق افرادی اصلا طرف تعارض نیست. چون ما می توانیم تعبیر اقای صدر این است من عین عبارتش را بخوانم

و ورد علیه ان رفع الید عن الاطلاق لیس جزافیا و انما هو بملاک التعارض و الاطلاق الافرادی فی احد الطرفین لیس معارضا لأیٍ من الاطلاقین الافرادی و الاحوالی فی الطرف الآخر. اذ ینتفع محذور المخالفت القطعیه برفع الید عن اطلاق احوالی الواحد فی احد الجانبین و التحفّظ علی الاطلاقات الثلاثه الاخری. و انما التعارض یکون بین الاطلاقین الاحوالیین و هذا التعارض یجبرنا علی رفع ید احدهما لعدم امکان الجمع بینهما و رفع الید عن أیّ واحد منهما دون الآخر ترجیح بلا مرجح فنرفع الید عنهما اما الاطلاق الافرادی فلا یوجد أیّ ملاکٍ لرفع الید عنه اذ ملاک التساقط و التعارض و الاطلاق الافرادی لیس مبتلا بالمعارض و لا معنا عن لاثباتی اثبتا له لاطلاق الاحوالی

این عبارت مرحوم آقای صدر. اینجا در مورد این کلام دو نکته می خواهم عرض کنم. یک پاسخ اجمالی و یک پاسخ تفصیلی اما پاسخ اجمالی این که ایشان می گوید اطلاق افرادی طرف تعارض نیست ولی اگر ما از اطلاق افرادی در هر طرف رفع ید کنیم مشکل تعارض رفع می شود این دو تا با هم متناقض هستند. اصلا معنا ندارد که اطلاق افرادی طرف تعارض نباشد ولی با رفع ید از اطلاق افرادی تعارض برطرف شود. این که اطلاق افرادی ما می بینیم که اگر از آن رفع ید کنیم تعارض را برطرف می کند خودش اجمالا معنایش این است که دخالت دارد اگر دخالت نداشت که با برطرف کردن او تعارض برطرف نمی شد. این خودش یک منبّح ارتکازی هست منبّح اجمالی هست بر این که این دخالت در تعارض دارد.

این یک نکته اجمالی پاسخ اجمالی که اصل این تفکر یک تفکر نادرستی است. شبیه همین کلام آقای صدر را در بحث اذا تعدد الشرط و اتحد الجزا در بحث مفهوم شرط و اینها در بعضی از کلمات آقای خویی و اینها وارد شده است عین همین بیان آقای خویی آنجا هم همین اشکال را ماداشتیم نمی خواهم حالا وارد تفصیل آن کلام شوم. شبیه همان ایشان میگوید که آن طرف تعارض نیست هر چند اگر این را برطرف کنیم تعارض برطرف می شود می گوید مجرد این که از یک دلیل اگر رفع ید کنید تعارض برطرف می شود این منشأ نمی شود که آن طرف تعارض این معقول نیست اصلا. این یک. این چیز اجمالی اش است توضیح تفصیلی اش این است ببینید ما در واقع چهار تا اصل لفظی اینجا داریم. اصالت اطلاق افرادی در طرف اول. اصالت اطلاق افرادی در طرف دوم. اصالت احوالی در طرف اول اصالت اطلاق احوالی در طرف دوم. این چهار تا اصل علم اجمالی داریم که یکی از این چهار اصل مخالف واقع است و این علم اجمالی باعث می شود که ما نتوانیم حد اقل یکی از این چهار اصل مخالف واقع است. ما این علم اجمالی ای که یکی از حالا توضیح میدهم کلمه یکی یعنی چه. این که یکی از این چهار تا مخالف واقع هست باعث می شود که ما نتوانیم به هیچ یک از اینها تمسک کنیم. ممکن است شما بگویید که اینجا ما یک علم اجمالی این علم اجمالی که شما درست می کنید چهار طرف است منحل است به یک علم اجمالی صغیری. چون ما می دانیم که این که دلیل اول و دلیل دوم هر دو اطلاق احوالی داشته اند این مطابق واقع نیست. یقین داریم هم دلیل اول اطلاق احوالی داشته باشند هم دلیل دوم اطلاق احوالی داشته باشند این مطابق واقع نیست.و پس علم اجمالی داریم به این که اطلاق احوالی ها هر دو شان با هم مطابق واقع نیستند. همین جور است دیگر ما یقین داریم که اطلاق احوالی ها هر دو شان مطابق واقع نیستند. بنابراین آن علم اجمالی کبیر منحل می شود به این علم اجمالی صغیر. پاسخ مطلب این است که به یک نکته ای اینجا دقت نشده است. این که می گوییم ما اطلاق احوالی ها مطابق واقع نیستند ممکن است اطلاق احوالی اصلا موضوع نداشته باشد چون اطلاق احوالی اصاله اطلاق احوالی در جایی موضوع دارد که اطلاق افرادی وجود داشته باشد. جایی که به دلیل نبودن اطلاق افرادی اطلاق احوالی نیست اینجا مخالفت ظاهری نیست. از باب سالبه به انتفاع موضوع است. اطلاق احوالی ای که زمینه اش باشد ولی به آن ملتزم نشویم خلاف اصل است. نه این که اصلا اطلاق احوالی نباشد. درست است ما علم اجمالی داریم که اطلاق احوالی ها هر دو اش مطابق واقع نیستند. ولی یک این عدم مطابقت با واقع اطلاق احوالی ها یا به جهت این است که اصلا موضوع ندارد چون اطلاق افرادی اش تحقق ندارد. یا به جهت این است که موضوع دارد ولی یک مخالفت ظاهری اینجا باید مرتکب شویم. شما چه کار کردید شما می گویید چون اطلاق احوالی یقین داریم که وجود ندارد پس اصالت اطلاق احوالی ها هر دو را زمین زدید. نتیجه ای که گرفتید اصالت

شما می گویید ما علم اجمالی داریم که یکی از اصالت اطلاق ها زمین خورده است. اصالت اطلاق احوالی. نه ما همچین علم اجمالی نداریم. مجرد علم اجمالی به این که یکی از اطلاق های احوالی واقعیت خارجی ندارد معنایش این نیست که اصالت الاطلاق احوالی ها زمین خورده است. چون نه ممکن است اصاله الاطلاق احوالی ها زمین نخورده باشند اصالت اطلاق افرادی زمین خورده است که اطلاق احوالی وجود ندارد. به تعبیر دیگر این علم اجمالی که ما داریم که این اطلاق احوالی ها هر دو شان صادق نیستند این عین همان علم اجمالی کبیر ما است که یکی از چهار تا اصل لفظی مطابق واقع نیست. اصالت اطلاق افرادی یعنی علتی که ما می دانیم اصالت اطلاق در هر دو اینها مطابق واقع نیست علتش این نیست که می دانیم یکی از اصالت الاطلاق ها زمین خورده است. چون می دانیم یکی از چهار تا زمین خورده است اگر اصاله الاطلاق افرادی هم زمین خورده باشد باز اطلاق احوالی وجود ندارد.

سؤال:

پاسخ: شمول دلیل ترخیص نسبت به طرف اول. این که نماز جمعه حلال ظاهری است. مباح ظاهری است. این که نماز ظهر مباح ظاهری است. این که نماز ظهر در فرض خواندن نماز جمعه هم مباح ظاهری است و نماز عصر ما می دانیم این که در فرضی که نماز جمعه را نخوانده باشیم و نماز ظهر را نخوانده باشیم، در این فرد شارع ترخیص به من نداده است.

سؤال:

پاسخ: ببینید اگر نماز ظهر را اگر شما نخوانده باشید. شارع

سؤال:

پاسخ: اولا می گوید نماز

یک بیان این است که می گوید نماز ظهر را ممکن است نماز ظهر را ترخیص بگیرد ولی به نحو کامل نگیرد. بگوید نماز ظهر مرخصید ولی به شرطی که نماز جمعه را خوانده باشید. می گویم با هم فرق دارد دیگر.

سؤال:

پاسخ: نه هر طرفی نسبت به این طرف اطلاق دارد دیگر. ببینید من شک دارم که نماز جمعه واجب هست یا نیست. شک هم دارم که نماز ظهر واجب هست یا نیست.

سؤآل:

پاسخ: حقیقتا چهار تا است دیگر. ببینید دلیل ترخیص ما دو تا مشکوک داریم. هر مشکوکی یک اطلاق افرادی دارد دیگر. دلیل ترخیص را دارم می گویم.

جمعه را می گیرد دو تا شد دیگر. اصاله الاطلاق دیگر. اصاله الاطلاق یعنی اصاله الاطلاق اقتضا می کند نماز جمعه مشکوک مباح باشد. نماز ظهر مشکوک هم مباح باشد. نماز جمعه مشکوک حتی در ظرفی که نماز جمعه را هم نخوانده باشید مباح باشد نماز ظهر هم حتی در فرضی که نماز جمعه را نخوانده باشید مباح باشد. درست است دیگر.

ما می دانیم در فرضی که نماز ظهر را نخوانده ایم این که نماز جمعه مباح باشد و در فرضی که نماز جمعه را نخوانده ایم نماز ظهر مباح باشد این اطلاق ها اطلاق نسبت به فرض ترک آخر. نسبت به این این اطلاق احوالی ها وجود ندارد. بحث سر این است که درست است که من یقین دارم این اطلاق احوالی وجود ندارد. ولی چرا یقین دارم که وجود ندارد؟ به دلیل این که یا اصالت اطلاق احوالی اش زمین خورده است یا اصالت اطلاق افرادی اش زمین خورده است. این علم اجمالی که ما داریم این علم اجمالی معلول همان علم اجمالی کبیر است. هیچ چیز جدیدی نیست. خلاف اصلی که ما اینجا می دانیم معلوم نیست که چیست. بحث سر این است که ما نمید انیم این خلاف اصل کدام است.

البته اینجا یک نکته ای وجود دارد این را دقت کنید من یک موقعی ادعایی داشتم این ادعا را اگر کسی بپذیرد مطلب آقای صدر را می توانیم تمام کنیم. اگر این ادعا را کسی نپذیرد خب نه. این دیگر یک مقداری بحث چیزی است. ما این جوری زمان تصورم بود آن این است که ما ممکن است این طوری بگوییم که در عرف اصل هایی را که می خواهد جاری کند اصل هایی که موضوعشان در طول هم دیگر هستند اینها را در عرض هم جاری نمی کند. ببینید شما اصالت اطلاق احوالی در فرضی هست که اطلاق افرادی جاری شود. اگر اطلاق افرادی جاری بشود تازه موضوع برای این که آیا اطلاق احوالی دارد یا ندارد مطرح می شود. در آن طرف هم اگر اطلاق افرادی نسبت به طرف دوم وجود داشته باشد بحث می شود که آیا این اطلاق احوالی نسبت به طرف دوم اطلاق احوالی هم دارد یا خیر. یعنی اصالت اطلاق احوالی در رتبه متأخر از اصالت اطلاق افرادی یک نوع سببی و مسببیت بین اینها برقرار است. از جهت تقدم رتبی دارد. ما به نظر ما می رسید که تقدم رتبی عرفا منشأ تقدیم است. اصلا اصل سببی را چرا عرف مقدم می کند بر اصل مسببی چون سبب در رتبه متقدم هست نسبت به مسبب. روی همین جهت اصلی که در ناحیه مسبب هست مقدم است. ما حالا آن بحثی که ما در اصل سببی اصل مسببی جاری می کردیم اینجا این گونه پیاده کنیم چون اینجا به نظر دقّی سببی مسببی نیستند. چون اصالت اطلاق افرادی در یک طرف نسبت به اصالت اطلاق احوالی در آن طرف تقدم رتبی دارد ولی نسبت به طرف مقابلش تقدم رتبی ندارد. ما در واقع طرف تعارض این اطلاق افرادی ببینید یک موقعی من می دانم یا اصل در سبب جاری نیست یا اصل در مسبب جاری نیست. ما می گوییم اینجا عرف می گوید اصل در مسبب جاری نیست. چون اصل در مسبب در رتبه متأخر است. اشکال ندارد. ولی این جا حقیقتا آن شکلی نیست. ما دو تا اصل داریم هر یک از این دو اصل دو تا اصل در طولش داریم. آن اصلی که در طول آن هست با اصل هر کدام با اصلی که در رتبه متقدمش هست تعارض ندارند. مجموع این دو تا که در رتبه متقدم هستند با مجموع اینها تعارض دارند. اگر ما بگوییم عرفا اصلی که در رتبه متقدم هست با اصلی که از جهت چیز کنارش هست این دو تا را اول ملاحظه می کنند آن اصل هایی که یعنی به تعبیر دیگر یک قانون هست المتقدم مع المتقدم متقدمٌ رتبتا. این را هم عرف کأنه به آن ملتزم است. واقعا این جور نیست. المتقدم مع المعتقدم رتبتا لا یکون متقدما. در چیزی که زمانا باشد. یک شیء الف و ب اگر هم زمان باشند جیم اگر از الف زمانا متأخر باشد از ب هم زمانا متأخر است. این جوری است دیگر. لمتأخر عن شیءٍ زمانا متأخرٌ عن مساویه فی الزمان. مقارنه فی الزمان. آیا شبیه این را در تقدم و تأخر رتبی ما می توانیم قائل شویم؟ بگوییم ولو به دقت العقلیه چنین نیست. ولی عرفا مثلا این گونه است. اگر کسی یک زمانی من به نظرم همچین نکته ای می آمد. اگر کسی همچین ادعایی را بپذیرد و خیلی هم واضح نیست که این ادعا درست است یا خیر. اگر کسی این ادعا را بپذیرد که آن دو تا اصلی که در رتبه متقدم هستند را اول ملاحظه می کنیم خب اطلاق افرادی ها که با هم دیگر تعارض ندارند. وقتی تعارض ندارند این ها را دیگر طرف تعارض قرار نمی دهند. می روند سراغ آن اطلاق احوالی ها. می گویند این اطلاق احوالی ها هستند که مشکل ساز شده اند. در رتبه متقدم که فقط اطلاق افرادی وجود دارد هیچ گیری نیست. می رویم در رتبه متأخر به اطلاق احوالی می رسیم. می گوییم این اطلاق احوالی ها با هم تعارض دارند. وقتی تعارض دارند تعارض را متوجه اطلاقات احوالی می کند. اگر کسی این حرف را بپذیرد که خیلی هم روشن نیست خب می شود حرف مرحوم صدر را توجیه کرد. نه به این معنا که اطلاق احوالی ها فقط طرف تعارض هستند. و اطلاق افرادی ها اصلا طرف تعارض نیستند. طرف تعارض هستند ولی عرف در مقام تقدیم چون اینها در یک رتبه متقدم هستند پای آنها را وسط نمی کشد. یعنی به نظر الدقی این چهار تا اصاله الاطلاق ها همه شان طرف تعارض هستند. اطلاق افرادی طرف اول. اطلاق احوالی طرف اول. اطلاق افرادی طرف دوم. اطلاق احوالی طرف دوم. این چهار تا هر چهار تا طرف تعارض هستند ولی اولی و سومی که اطلاق افرادی ها باشند اینها را بگوییم عرفا اینها را در رتبه متقدم تلقی می کنند. و تقدم رتبی را هم منشأ ترجیح می دانند. من مقدمه دومش به نظرم تام است. یعنی عرفا تقدم رتبی منشأ تقدیم است. اصلی که در ناحیه سبب جاری می شود علت تقدیمش بر اصلی که در جانب مسبب جاری می شود تقدم رتبی است. این را من مفصل در جلد پنجم اصولم هم هست. بحث تقدم اصل سببی بر اصل مسببی به نظرم نکته اصلی اش همین است که آقای صدر هم در واقع مطلبی که دارد به همین جا بر می گردد که علت تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی این است که اصل سببی در رتبه متقدم هست اصل مسببی در رتبه متأخر است. علت ترجیح اش این جهت است. ولی ما نحن فیه علاوه بر آن باید یک مقدمه دیگر هم ضمیمه کنیم. آن این است که دو تا اصلی که واقعا اینها اگر آن چیزی که اگر دو تا اصل داشته باشیم که هر یک از این اصل ها یک اصل طولی داشته باشد آن اصل هایی که اصل طولی دارند آن اصل ها را جاری می کنند و تعارض را متوجه آن اصل طولی بعدی اش می کنند. اگر کسی یک همچین ادعایی را یعنی این را هم به منزله تقدم رتبی می گیرند. اگر کسی همچین ادعایی را بپذیرد که عرض کردم خیلی روشن نیست حرف مرحوم اقای صدر را می شود توجیه کرد و الا حرف مرحوم آقای صدر به نظر ناتمام می رسد. بنابراین تا اینجا هنوز ما یک وجهی برای حل مشکله تخییر یعنی این پاسخ به نظر می رسد که وجه چهارم وجه تامی باشد. وجه چهارم به نظر تام می رسد. البته می گویم عرض کردم اگر کسی این بیانی که من عرض کردم را بگوید در این جاها اصاله الاطلاق را چیز می کند. من مطمئن هم نیستم که عرفا این جور نباشد ولی واضح نیست نمی دانم واقعا آیا عرف این جاها به آن اصل طولی ها توجه می کند یا خیر یک کمی مطلب برایم مبهم است که این وجه چهارم را می شود با این وجهی که عرض کردم تمام کرد یا نمی شود این است که شبهه تخییر یک شبهه ای است که بشود با این وجه چهارم ردش کرد یا نمی شود با این وجه چهارم ردش کرد یک مقداری برایم محل تردید هست. خب حالا برویم به سایر وجوه. وجه بعدی ای که وجه پنجم را بحث نمی کنیم وجه ششم هم بحث نمی کنیم وجه هفتم را و همچنین وجهی که خود آقای صدر دنبال می کنند را در موردشان صحبت می کنیم. حالا آن وجه هایی که ما مطرح نکردیم آنها مفصل تر است نسبتا بحث هایش ولی دیگر حالا نکاتی دارد که یک سری نکات مبنایی هست که چون ما با مبانی خیلی از آن وجه ها مخالفیم اصلا پرداختن به آن وجه ها جا ندارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد